و باز «ما» و «وقتِ محمّدی» و «ماه رمضانی دیگر»

شماره پرسش: ۴۱۲۰۴

تاریخ ارسال پرسش: ۰۳:۳۷:۴۲ ۱۴۰۴/۱۱/۲۸

متن پرسش

سلام: داشتم خطبه آخر شعبان حضرت رسول را می‌خواندم. چرا اینقدر سردم؟ از امیدهای هر ساله‌ام ناامیدم. توان عبادت_که افضل الناس من عشق العباده_ توانم نیست. نباید که زور بزنیم و عبادت بکنیم ولی آرزوی چندین ساله نماز شب خواندن و حضور قلب و معنا و معنویت در دلم را چه کنم. آری باید در حضور تاریخی حاضر بود و به گذشته کافر و هر آن خدای دیگری، اما از گذشته دل کندن و حاضر نشدن در آینده و میان زمین و هوا ماندن را چه کنیم. گویا در گذشته دیگر نمی‌توانم باشم، اما برای حضوری دیگر، بی‌وجودم. دست و پایم و قول و فعلم متناقض است. حاج قاسم آتشم می‌زند اما پوچی و بی‌تاریخی استخوانم را می‌سوزاند. عمرم رفت. نه رفتنی، نه شوری، نه بی‌خوابی و بی‌تابی. جمعه‌ای نیست که از بودنم خسته نباشم. اینها را غر زدن و ناله کردن نبینید، این شاید همان بی‌وجودیِ تاریخی است و خوب هم می‌دانم که جواب و راه حلی برایش نیست و باید «این وجود آن وجود شدنی» پیش بیاید. ولی چه کنم که هی دلم می‌گوید «آخر چه باید کرد؟ چه می‌توان کرد؟» این چه وضعی است که عده‌ای از جوانی و نوجوانی تا آخر عمر _مثل حاج قاسم و دیگر شهدا_ اینقدر مانوس و پر شور و بی‌تاب و عاشق هستند و من اینگونه وضعی دارم. این تفاوت تقدیر چگونه است؟ این‌ها تفاوت در استعداد و لطفی است که خدا به هر کسی به اندازه خودش داده و به یک معنا شخصی است؟ از طرفی این حرف را هم نمی‌توان نادیده گرفت که انقلاب اسلامی میدان کمالی را برای آدم‌ها پیش می‌آورد که شکوفایی آدم‌ها برایشان پیش می‌آید. ناگفته‌هایم را بیشتر از این گفته‌ها مد نظر آورید. یا علی

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! نه می‌توان همچون فرشتگان در عصمت خاص آنان حاضر بود و در آن ساحت ماند و انتخابی در مقابل انواع راه‌ها و گذرگاه‌ها که «ما» را، «ما» می‌کند نداشت و نه می‌توان مانند پیامبرانِ مرسل گذشته در صفای وظایف شرعی و تکالیف دینی حاضر بود و به زندگی معمولی و با صفای آنان دل سپرد. کجاست وقتِ محمّدی که در پاسخ به سؤال شمارهٔ ۴۱۱۹۴ از آن گفتیم که حضوری است غیر از این حضورها، مانند نسبت انسان با «وجود» که پایان دوگانگیِ ابژه و سوبژه می‌باشد که نه، تو می‌مانی و نه خدا؛ همه چیز گُم می‌شود. به همان معنایی که آن سالک رَه رفته فرمود: «گُم شدن در گُم شدن دینِ منست / نیستی در هست آیینِ منست» حضوری که همه چیز را باید در آن حضور معنا کرد برای بیشتر با خودبودن با حضرت مصطفی «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» این

نهایی‌ترین حضور هر انسان در هستی و در خود. در شریعتِ آن حضرت حاضربودن، حکایت دیگری است غیر از حکایت حضور در مشی و شریعت دیگر انبیاء. در حالی‌که در شریعت آخرین پیامبر، همه چیز می‌رود و تنها یک انتظارِ بزرگ می‌ماند و مائیم و مشیِ آن حضرت و آن انتظار و آن ایمان که در پرسش و پاسخ شمارهٔ ۴۱۲۰۱ بدان اشاره شد. موفق باشید